

ایران و اسطوره‌های ایرانی

در شعر ناصر خسرو^(۱)

اصفهان - غلام محمد طاهری مبارکه

سالها بود که جای خود را به «بندگان بی هنر»^(۳) داده بودند، اما جنگ هفتاد و دو ملت هنوز هم بشدت ادامه داشت و شاعر ما بعنوان «حجبت سرزمین خراسان»^(۴) با سلاح شعر علیه ناصبیان و دیو عباسی پا به میدان این جنگ نابرابر گذارده بود.

یکی از موارد تحقیق ما برای رهیابی به ذهن و زبان ناصر این است که بدانیم بزرگترین شاعر هم روزگار فردوسی در مورد ایران، گذشته تاریخی آن و قصص و روایات ملی - اساطیری آن، چگونه می اندیشیده است.

طرح این مطلب از سه جهت برای ما اهمیت دارد: - یکی اینکه ناصر از بزرگترین خردمندان ایرانی سده پنجم است که نقش عظیمی در مجادلات و درگیریهای عقیدتی این سده بعنوان نظریه پرداز اسماعیلی داشته است. - دوم اینکه ناصر همولایتی شاعری است که حدود پنجاه سال پیش از او اثر جاودانه و سترگ حماسه ملی را سروده است و ما می خواهیم بدانیم اندیشمندان قوم چگونه برداشتی از این اثر داشته اند.

- و سوم اینکه ناصر بزرگترین شاعر شعر زهدانه و دینی در ایران است (هرچند که کسانی شاعر شیعی دیگر مقدم بر اوست اما از نظر حجم و مشغولیت ذهنی ناصر، بزرگترین است) پس دیدگاه او برای ما اهمیتی خاص دارد در تحلیل نهایی، نگارنده دو هدف عمده را در این نوشتار دنبال می کند یکی تأثیر حماسه ملی بر ذهن شاعری که سراینده شعر دینی

ناصر خسرو پیر فرزانه یمگان دره یکی از بزرگترین شاعران اندیشمند تاریخ پرفراز و نشیب زبان و ادب فارسی است که هنوز بعد از گذشت هزار سال پژواک آوای غریبانه او محزون اما مردانه و ستیهنده از دل تاریخ ایران زمین به گوش می رسد^(۲). اندیشمندی که اگرچه همزبانی جز «باددل افروز خراسانی» و همدمی جز «قبه گردنده بی روزنی خضرای» ندارد، اما بعنوان یکی از برجسته ترین نمایندگان نهضت های فکری - دینی قرن پنجم که همه چیز را از دریچه مذهب شیعی اسماعیلی نگریسته است، برای ما از ارزشی خاص و والا برخوردار است. بررسی اشعار این حکیم فرزانه و خردمند آنهم از زوایای مختلف می تواند ما را با ذهن و زبان شاعر، نحوه نگرش او به جهان و پیرامونش و بطور کلی آنچه را که دنیای ناصر خسرو بعنوان یکی از متفکران ایرانی قرن پنجم می نامیم رهنمون سازد.

در زمان شاعر، ترکان (آل قفچاق و غز) بعنوان شمشیر دو دم خلفای عباسی بر خراسان تسلط داشتند. حکومتگرانی که همانند اسلاف خود «از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده [بودند] در همه جهان و قرمطی [می بستند] و بردار می گشتند».

عصری که اگرچه دیگر زمینه های اجتماعی - سیاسی برای رشد و تکوین شعر حماسی و ملی وجود نداشت (چون یکی از مهمترین این عوامل که زمینه ساز چنین شرایطی بود یعنی عنصر ایرانی (مانند سامانیان) دیگر در صحنه نبودند و

- تبلیغی است و دیگر جایگاه ایران باستان در اندیشه های او.

برای دستیابی به این مطلب نوشته خود را به چهار بخش مجزا، اما از نظر موضوعی پیوسته بهم، تنظیم و تقسیم کرده است:

۱- کندوکاو درباره واژه ایران و واژه هایی مانند «آزادگان» و «دهقان» که معادل معنایی واژه ایران است.

۲- تلقی و دیدگاه ناصر از «دین» تا دریابیم که با این ذهنیت چگونه اسطوره ارزیابی می شود.

۳- تأثیر فردوسی و حماسه ملی بر ذهن و زبان ناصر چگونه است؟

۴- نحوه برداشت و سپس ارائه و بازتاب اندیشه های ناصر بعنوان نظریه پرداز اسماعیلی در مورد اساطیر و شاهان اسطوره ای که وی از آنان با عنوان «شاهان عجم» یاد می کند.

پس با این مقدمه اجازه بدهید به بررسی نکات بالا بپردازیم.

شاعر ما در تمامی دیوان پرجمش تنها دوبار نام ایران را آورده است:

برون کرده ست از ایران دیو، دین را

ز بی دینی چنین ویران شد ایران

(ص ۱۰۶، ب ۲)

اگر گفته سبک شناسانی را بپذیریم که می گویند بسامد واژه ها نقش اساسی در شناخت و تفکر پدیدآورنده هر اثر ادبی دارد پس نتیجه می گیریم که درد ناصر، ایران و وطن نیست. اما با مطالعه دقیق دیوان او با تناقضی عجیب روبرو می شویم چرا که در کمتر قصیده ای است که او با شدت تمام به ترکان و عباسیان که غاصبان ایران آنروز هستند و دو نیروی اصلی بدنه حکومت را تشکیل می دهند حمله نکرده باشد از طرفی عواطف پرشور ناصر را می توان در آن شعرهایی یافت که در اوج مشتاقی و مهجوری از خراسان به زبان آورده است:

که پرسد زین غریب خوار محزون

خراسان را که بی من حال تو چون؟

(ص ۱۴۴، ب ۶)

او نه تنها ۷۸ بار واژه خراسان را در شعرش آورده بلکه گاه تمامی یک قصیده را در وصف این سرزمین [که در حقیقت معشوقه شعری ناصر خسرو است] سروده است.

شوق دیدار دوباره خاوران برایش رویایی است به پهنای فلک که تا آخرین لحظات زندگی به یادش از سینه پرسوز آه حسرت می کشد و در آتش این حسرت می سوزد و می سازد.

افسوس که هرگز موفق نمی شود دوباره شهرزادگاهش را که از آن به عنوان خانه حکمت (بلخ) یاد می کند، ببیند.

پس ناصر وقتی نام خراسان را به عنوان مرکز حکومتی آنروز ایران بر زبان می آورد در واقع خود «ایران» را در نظر دارد و به قول فن شناسان سخن مجاز جزء به کل مراد اوست. خراسان مرکز دایره ای است که عباسیان و ترکان آن را غصب کرده اند، برای همین است که از نبودن سامانیان در خراسان با حسرت فراوان یاد می کند و این علاقه و افسردگی او را به خاندان های نژاده ایرانی می رساند:

خراسان ز آل سامان چون تهی شد

همه دیگر شدش احوال و سامان

(ص ۱۰۸، ب ۱۹)

در اینجا باید متذکر شویم که مدح فاطمیان به هیچ وجه دلیلی بر بی توجهی او به ایران نیست چرا که ناصر بدنبال مدینه فاضله ای است که تنها راه رسیدن به آن را تحقق آرزوهای دینی اش و یا تحقق دینی باورهایش می داند و این همسویی با مستنصر از روی اعتقاد کامل او و نوع برداشتش از خاندان حق است و هرگز به معنای بندگی و اسارت خود و سرزمینش نیست - او از مستنصر که گاه با نام «امام» از او یاد می کند، گفته است:

من آزاد آزاد گردان اویم

که بنده ست چون من هزاران هزارش

(ص ۳۳۷، ب ۲۱)

او علاوه بر خراسان واژه آزادگان را به جای ایران و



اسرار و اشعار
۱۴۰۷
۲۱۶۶

دیوان ناصر خسرو

تصحیح

مجتبی میزبی - محمدی محقق

شماره مسلسل ۳۱۶۹

ایرانی و نیز واژه دهقان را به همین معنا بارها و بارها بکار برده است، در مورد معرفی خود می گوید:
نسن پاک فرزند آزادگانم

نگفتم که شاپور بن اردشیرم

(ص ۳۴۶، ب ۱)

او همه جا آزادگان را می ستاید و می گوید که مایه شرم است که آنها در برابر ترکانی که پیش از آن بنده آنها بوده اند پشت خم کنند:

امروز شرم نباید آزاده زادگان را

کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی

(ص ۳۳۲، ب ۶)

بنده ایشان بُدند ترکان، پس

حال گه ایدون و گاه ایدون شد

(ص ۷۹، ب ۶)

آن فوق العاده ارج می نهد، دین است - او دین و اعتقادش را در برابر همه جهان قرار می دهد و با هیچ چیز دیگر عوض نمی کند، اینجاست که می گوید:

چرا خوانم جو فرقان کردم از بر

زشت بود بودن آزاده را

به جای ختم قرآن مدح دهقان

(ص ۱۰۷، ب ۲۲)

بنده ملرغان و عیال بیخال

(ص ۳۴۸، ب ۲۲)

می بینیم که او همواره مرزبندی مشخصی را در اشعارش بسط داده و همیشه به آن نیز وفادار مانده است، دیدیم که ایران عزیز است اما وقتی که دیو، دین را از آن بیرون نکرده بود (ص ۱۰۷، ب ۷). برای ناصر والاترین مسئله در زندگی اش و برای هر انسان دیگری، دین است. برای همین هم در ابیاتی بسیار روشن و صریح عرب را بر عجم و اقوام دیگر برتری می دهد:

به دین کرد فخر آنکه تا روز حشر

خراسان جای دو نان گشت، گنجد

به یک خانه درون آزاده بادون؟

(ص ۱۴۴، ب ۱۸)

و جهان را نکوهش می کند که وفاداری خود را نسبت به آزادان از دست داده:

زین پیش جز از وفای آزادان

کارش نبود نه بیاواری

(ص ۳۵۰، ب ۱۹)

بدو مفتخر شد عرب بر عجم

(ص ۶۳، ب ۱۳)

در مورد آزاده و آزادگان در اشعار دیگر نیز سخن گفته است. (نگاه کنید به صص ۳۵۱، ب ۱۹ / ص ۳۶۴، ب ۲۰ / ص ۳۷۵، ب ۲۲ / ص ۴۷۸، ابیات ۴ و ۵ و ...)

در مورد واژه دهقان، به نظر می رسد که در سراسر دیوانش چهاربار دهقان را به معنای ایرانی به کار برده است (نگاه کنید به صص ۸۳، ب ۷ / ص ۱۵۶، ب ۲۰ / ص ۲۸۸، ب ۱۴ / ص ۱۰۷، ب ۲۲).

و نیز:

به پیغمبر عرب یکسر مشرف گشت بر مردم... (ص ۸۱، ب ۴).

تنها نگاهی سطحی و گذرا به اشعار ناصر کافی است که متوجه شویم او همه عناصر ذهنی و عقلی را در خدمت شعر دینی قرار داده است، در جهان بینی ناصر همه چیز یعنی دین و خرد:

دین و خرد بست سپاه و سپر مرا (ص ۱۲، ب ۴).

تلقی و دیدگاه ناصر از واژه دین

آنچه که برای شاعر ما بالاتر از هر چیزی قرار داشته و به

اگر به دین و علم دست یافتی به ناچار دنیا بنده تو خواهد شد:

چو تو سالار دین و علم گشتی

شود دنیا زهی بیش تو ناچار

(ص ۱۹، ب ۸)

برای این وفاداری و اعتقاد عمیق به دین است که ناصر بدون پروا می گوید:

مرد بی دین چو خرسست، ارتونه ای مردم

چو خران بی دین شو، روز و شبان می دن

(ص ۳۶، ب ۲۲)

دینداری ملاک و ترازویی است که ناصر همه چیز را فقط با آن می سنجد، دین برای او، همچون عامه نیست، تقلید کورکورانه نیست بلکه با خرد و عقل توأم است - در اینجا می توانیم وارد بخش سوم بررسی خود شویم.

برای ناصر اساطیر ایرانی چون دارای خرد و عقل و دین هستند و نیکی را به یادگار گذاشته اند. قابل ستایش ند: برای او عدل، داد، و دین سه واژه مترادفند:

خویشتن را چون به راه داد و عدل و دین روی

گرچه افریدون نه‌ای، برگاه افریدون کنی

(ص ۲۶، ب ۱)

او در میان اساطیر ایرانی علاقه خاصی به فریدون دارد و

همه جا با احترام تمام از او یاد می کند و در شعری نام او را درم نقطه مقابل «فریغون» می آورد که در بلخ جا کمند. و از نظر ناصر دیو و شیطان ند:

چون دلت از بلخ شد به یمگان خرسند

بس چه فریدون به سوی تو چه فریغون

(ص ۱۰۰، ب ۵)

از نظر ناصر فریدون مظهر دادگری است:

دادکن ار نام نیک خواهی ازیراک

نامور از دادگشت شهره فریدون

(ص ۹، ب ۱)

وقتی اندیشه های عوام را در ترازوی نقد می گذارد.

می گوید:

سوی تو ضحاک بدهنر ز طمع

بهرتر و عادل تر از فریدون شد

(ص ۷۹، ب ۱۳)

فریدون آنقدر برای ناصر ارجمند است که درخت و بار (میوه) این جهان را سیب و بهی می داند که چفده و پُر زَر همچو چتر فریدون می باشد. (بنظر می رسد که منظور ناصر از چتر فریدون همان واژه ای است که در شاهنامه «بالای» آمده است و بعضی از پژوهندگان شاهنامه آن را با «پالای» به معنای اسپ یدک اشتباه گرفته اند).

سیب و بهی را درخت و بارش بنگر

چفده و پُر زَر همچو چتر فریدون

(ص ۲۹۰، ب ۱۲)

او در یک مورد، فریدون و سام و دیگران را با «حیدر» و «ذُلُل» در یک بیت می آورد و در قصیده ای وقتی که لشکر پیری به او حمله ور شده است از خود می پرسد که:

سام و فریدون کجا شدند، نگوئی

بهمن و بهرام گور و حیدر و ذُلُل؟

نوذر و کاووس اگر نماند به اصطرخر

رستم زاول نماند نیز به زاول

پاک فرو خوردشان نهنگ زمانه

روی نهاده ست سوی ما به تعادل

(ص ۳۴۱، ابیات ۱۷-۱۹)

و این اوج احترامی است که برای اساطیر ایرانی قائل است، علاقه او به فریدون تا آنجاست که خود را نیز فریدون می نامد:

به آل مصطفی بر عالم نطق

فریدونم، فریدونم، فریدون

(ص ۱۲۶، ب ۱)

اما نکته مهم در اینجا است که انسان اگر بی دین باشد حتی اگر فریدون دایی او و جمشید عموی او باشد باز هم خوار و خسیس و بی ارزش است.

خسیس است و بی قدر، بی دین اگر

فریدونش خالست و جمشید عم

(ص ۶۳، ب ۱۴)

بعد از فریدون به انوشیروان که در ادبیات قرون قبل از مغول همه جا از او و دادگری اش سخن رانده شده است، احترام می‌گذارد:

ز فعل خویش باید نام نیکو مرد را زیرا

به داد خویشان شد نژ پدر معروف انوشروان
(ص ۲۹۲، ب ۹)

و نیز:

ساد گردی چون حدیث از داد نوشروان کنند

دادگر باش و حقیقت کن که نوشروان توئی
(ص ۳۴۵، ب ۹)

بطور کلی ناصر خسرو وقتی سخن از ناپایداری و بی‌وفایی زمانه به میان می‌آورد، وقتی می‌خواهد در مقام حکیمی خردمند پند و اندرز بدهد، وقتی می‌خواهد بگوید که جهان سرای قرار نیست و محلی است که انسان چون رهگذری از آن می‌گذرد پس نباید به آن دل بست، به طور نمونه به سراغ والاترین انسانهایی می‌رود که مظهر عظمت گذشته جهان بوده اند و داد و عدل و نام نیکو از آنها بیادگار مانده است اما اکنون اثری از آنها باقی نمانده است: او می‌گوید:

نامه شاهان عجم پیش خواه

یک ره و بر خود به پامل بخوان

کوت فریدون و کجا کیباد

کوت خجسته علم کاویان؟

سام نریمان کو و رستم کجاست

پیشرو لشکر مازندران؟

بابک ساسان کو و کورده شیر؟

کوست؟ نه بهرام، نه نوشیروان^(۵)

این همه با خیل و حشم رفته اند

نه روه مانده ست کنون نه شبان

رهگذر است این نه سرای قرار

دل منه اینجا و مرنجان روان

(ص ۱۴، ابیات ۸ تا ۱۳)

نیز صص ۷۶، ب ۱۹ / ص ۱۶۷ ابیات ۱۲ تا ۱۶ / ص ۳۸۲،

ب ۵ / ص ۱۸۴ ب ۲ / ص ۳۲۰ ب ۱ /

او از «خدای نامه»ها و شاهنامه به عنوان «نامه شاهان عجم» و نیز «پندنامه» یاد کرده است:

نباید نرم گردن از بهر درم کس را

نبنشته ست این سخن در پند نامه سام را نیرم

(ص ۸۳، ب ۱)

برای او آن بخش از گفته ها و اعمال شاهان اسطوره ای مهم و برجسته است که با مبانی فکری - عقیدتی او موافق و سازگار باشد، به عبارتی حول محورهایی نظیر خرد، دین، عقل، هوش، داد، و... باشد که در دیوانش با بسامدهای بالایی از آنها یاد کرده است، هوش و خرد او را به یاد هوشنگ پادشاه پیشدادی می‌اندازد:

هوش و سنگت برد بر گردون سر

که بدین یافت سروری هوشنگ

(ص ۳۶۹، ب ۴)

و یا نکات دیگری که همسویی با اندیشه هایش دارد:

نرم کن آواز و گوش هوش به من دار

تات بگویم چه گفت سام نریمان

گفت که دیوتد جمله عامه اگر دیو

بسدکشانند و با سفاهت و شومان

(ص ۴۵۰، ابیات ۱۵ و ۱۶)

پس تا اینجا کار و بطور کلی تلمیحات او درباره

اساطیر و «شاهان عجم» را می‌توان در سه گروه اساسی زیر

جای داد:

۱- همانطور که دیدیم آنان را مظهر بزرگی و تجسم

دادگری و عدل در روزگاران گذشته می‌داند (مانند فریدون و

انوشیروان را...)

۲- سخنان آنان را به عنوان شاهی جهت مستدل کردن

اندیشه هایش می‌آورد مانند:

که کیمیای سعادت در این جهان سخنت

بزرگمهر چنین گفته بود با کسری

(ص ۳۶۹، ب ۱۰)

۳- برای ناپایداری جهان گذران، والاترین نمونه هایی

را مثال می‌آورد که دنیای بی‌رحم همچون نهنگی آنان را در

کام خود بلعیده است و نیز:

غزّه مشوبه زور و توانایی

کاخر ضعیفیت توانا را

(ص ۱۶۷، ابیات ۱۴ تا ۱۶)

حتی یکبار برای آنکه قدرت فاطمیان را نشان دهد،

مستنصر را «رستم» می نامد.

ایمن برو به راه، ز کس بدرقه مجوی

هر چند بد دلی که تو همراه رستمی

(ص ۴۵۹، ب ۱۵)

تا اینجا توانستیم خطوط فکری ناصر را مشخص کنیم اما

واقعیت اصلی را باید در آن هنگامی یافت که ناصر این

اساطیر را در استدلالها و اعتقادات دینی اش بروز داده است،

تنها آنجاست که متوجه نظر واقعی او می شویم و می بینیم

حتی اگر لازم باشد این اساطیر را هم در خدمت تمام عیار

تبلیغ مذهبی اش قرار می دهد. در آنجاست که سام نریمان با

همه عظمتش وقتی علی (ع) را در مقابل خود ببیند حیران و

بی سامان می شود و در برابر امام علی (ع) عظمت خود را از

دست می دهد و گردنش را به نشانه تسلیم در مقابل آن

بزرگوار خم می کند.

شدی حیران و بی سامان و کردی نرم گردن را

اگر دیدی به صف دشمنان سام نریمان

(ص ۲۳۵، ب ۳)

رستم چاکر علی (ع) است:

رستم سزا بودی، چو او دلدل بیستی، چاکرش

نوشت کفر و شرک را جز تیغ ایمان گسترش

(ص ۲۳۹، ب ۱۱)

انوشیروان با همه دادگری بمشابه کمترین حاکم مستنصر

خلیفه فاطمی است:

کمترین چاکرش چو اسکندر

کمترین حاکمش چو نوشروان

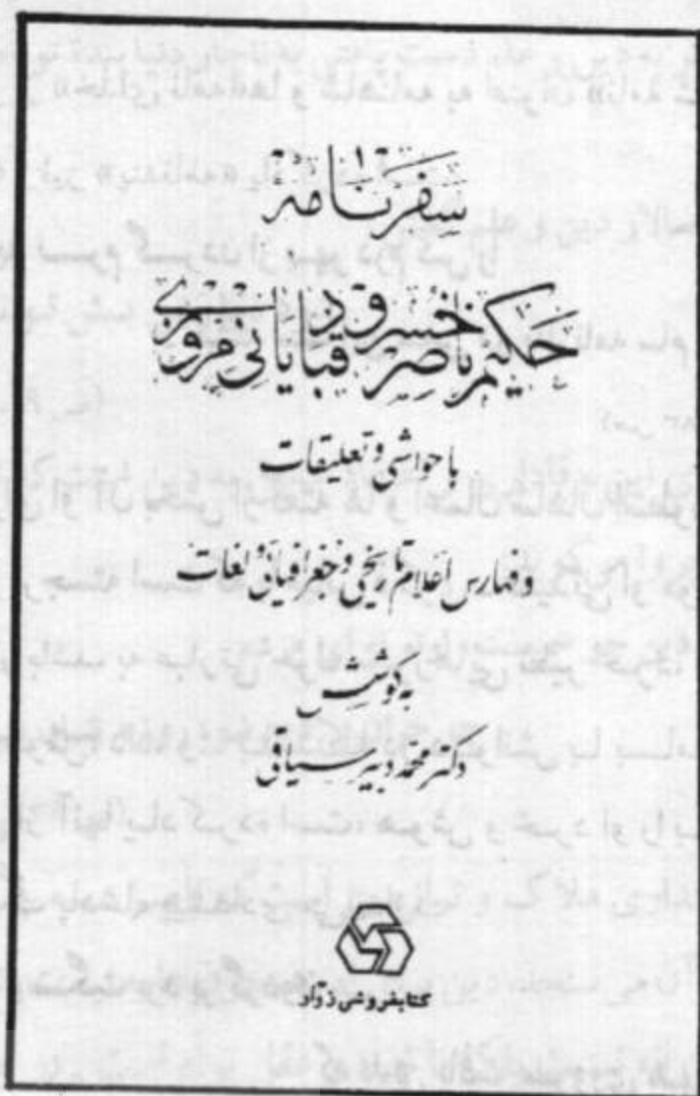
(ص ۲۴۲، ب ۱۱)

می بینیم که همه چیز برای شاعر یعنی مذهب اسماعیلی.

در پایان اجازه بدهید که به تاثیر فردوسی بر ذهن و زبان

ناصر توجه کنیم:

منابع ناصر بدون شک اعتقادات و نوشته هایی است که



هر که آمده ست زود برفته ست بی درنگ

برخوان اگر نخوانده ای اخبار خسروان

بررس کز این جهان به چه خواری برون شدند

اسفندیار و بهمن و شاپور و اردوان

(ص ۴۹۹، ابیات ۱۶ و ۱۷)

اما شاید مهمترین نکته در افکار ناصر را می توان آنزمان

در یافت که دیدگاه او را نسبت به اسطوره با فردوسی مقایسه

کنیم آنگاه خواهیم دید که دید او از اساس و بن با شاعر

همروزگارش تفاوت عمیق دارد. اگر رستم در شاهنامه مظهر

و تبلور اراده و آرمانهای ملی اقوام ایرانی است، از زاویه دید

ناصر خسرو تنها و تنها مظهر زورمندی و قدرت است،

بنابراین هر قدرت و زوری را به رستم تشبیه می کند حتی

نفس را:

ترا دیویست اندر طبع رستم خو ستم پیشه

به بند طاعتش گردن ببند و رستی از رستم

(ص ۸۲، ب ۷)

و یا:

رستم چرا نخواند به روز مرگ

آن تیز پز و جنگل عتقارا

آنها کجا شدند و کجا اینها

زین باز برس یکسره دانا را

در قرون اولیه اسلامی بوسیله کسانی مانند ثعالبی... جمع آوری شده است و شاعر ما بدانها توجه کرده است. درباره شاهنامه اگرچه هیچگاه ما را از استفاده مستقیم خود از این اثر مطمئن نمی‌کند، اما نوع بیان او و اشاره به قهرمانان و اساطیر ملی طرز تعبیر او، واژگان و... مجموعه عوامل مورد استدلال شاعر، جای شکی باقی نمی‌گذارد که شاعر به شاهنامه توجهی خاص داشته است.

سخن گفتن از سهراب (ص ۱۴۸، ب ۴ / چشم اسفندیار ص ۳۵۴، ب ۹ / بیژن و منیژه صص ۴۰۰، ب ۸ / ص ۳۰۴، ب ۴ / ص ۳۲۷، ب ۲۱ / ص ۳۵ ابیات ۱۵ تا ۱۷ /... همه حاکی از توجه او به شاهنامه است. حتی لحن گفتار او در بعضی موارد ما را به یاد فردوسی می‌اندازد. بطور نمونه به نظر می‌رسد که ناصر تحت تاثیر این دو بیت از شاهنامه قرار دارد که سه شعر زیر را سروده است:

فردوسی می‌گوید:

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن بیکویی

تو داد و دهش کن فریدون تویی

و ناصر گفته است:

داد کن ارنام نیک خواهی ازیراک

نامور از داد گشت شهره فریدون

(ص ۹، ب ۱)

یا:

به داد و دهش جوی حشمت که مرد

بدین دو تواند شدن محشم

(ص ۶۳، ب ۵)

و یا:

دادگر باش و حقیقت کن که نوشروان تویی (ص ۳۴۵،

ب ۹).

در قصایدی نظیر قصیده ۳۰ با مطلع:

اگر کار برده ست و رفته قلم

چرا خورد باید به بیهوده غم

از نظر لحن و ذهن و زبان کاملاً تحت تاثیر و نفوذ

شاهنامه است، با یک نگاه گذرا به این قصیده، موضوعات و اصطلاحات شاهنامه ای زیادی را در آن می‌یابیم که از نظر سبک شناسی بسیار مهم است به فرمان یزدان ب ۲ / سخن و دانش ب ۱۰ و ۱۱ / خرد، ابیات ۱۲، ۱۳، ۳۰ و... گفتار خوب، کردار نیک ابیات ۱۶ و ۱۷ / گفتار نیکو ب ۱۶ / خیره خیر ب ۲۰ / آزادگان ب ۲۱ / داد و دهش ب ۲۲ / داد ابیات ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷ / داد، بیداد ب ۲۶ / مردی و نیروی بازو ب ۲۸ / زور و بازوی پیل ب ۲۹ / کاووس و رستم ب ۲۹ / فریدون و جمشید ب ۳۲ / دانش، شهریار ب ۳۳ / دین و دانش ب ۳۶ / بر آهخته، تیغ - سر سرکشان... که بیشتر در شعر حماسی کاربرد دارد. جالبتر اینکه در آخر همین قصیده مستنصر را دارای فر می‌نامد:

به جان و دلم در زفرش کنون

بهشت برین است و باغ ارم

(ص ۶۴، ب ۵)

اینها اندکی است از دنیای ناصر در مورد اساطیر و گذشته

ایران، دیدیم که از آنان با احترام یاد می‌کند اما در تحلیل نهایی باید بپذیریم که بین ناصر و فردوسی در درک اسطوره های ملی و جایگاه آن دره ای عظیم فاصله هست، دره ای به وسعت و عظمت یمگان در شعر فارسی. ■

بی‌نوشت ها:

۱- منبع اشعار - دیوان ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران - به تصحیح مینوی - محقق.

۲- ناصر خسرو را می‌توان بزرگترین شاعر ادبیات ستیز نامید در این مورد رجوع کنید به کتاب دریاچه ای به نظریه های ادبی - تألیف غلام محمد طاهری مبارکه - انتشارات علوم و فنون.

۳- فردوسی این چنین در مورد محمود سخن گفته است.

۴- یان ریپکا در تاریخ ادبیات ایران نحوه ارتباط این «حجت» را با قاهره زیر سوال برده است. ایوانف محقق نامدار اسماعیلی هم در مورد جایگاه ناصر و استنباط رایج که از او به عنوان یکی از بزرگترین نظریه پردازان اسماعیلی یاد می‌شود شک کرده است.

۵- استعمال «کوست» از نظر سبک شناسی قابل توجه است.

